

دکتر ناصر جدیدی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

هومان محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

چکیده

موضوع جانشینی پیامبر(ص) را می توان مهمترین رخداد پس از رحلت رسول خدا(ص) دانست. اگر به آن نحوی که پیامبر(ص) می خواست پیش می رفت سیر تغییر و تحولاتی را که در دوران رسالتش، تلاش های زیادی برای آن نموده بود تا جامعه عرب را از آن ارزشهای جاهلی و قبیله ای دور بنماید، به یک تحول عمیق و بنیادین نائل می گردید. ولی پس از رحلت آن حضرت رسومات جاهلی مجدداً آشکار گردید و مانع از تحقق چنین امری شد و جانشینی را که پیامبر، تعیین نموده بود کنار گذاشتند. در جریان سقیفه عده ای از انصار و مهاجرین در محلی بنام سقیفه بنی ساعده که سایبانی متعلق به انصار بود گرد آمدند تا برای جانشینی پیامبر تصمیم بگیرند. این مجمع که به شورای سقیفه معروف شد درحالی شکل گرفت که هیچ یک از بنی هاشم در آن حضور نداشتند، چرا که مشغول کفن و دفن پیامبر بودند. پس از تشکیل سقیفه و انتخاب ابوبکر عده ای از بیعت با او پشیمان شدند و عده ای نیز با او بیعت نکردند و به مخالفت با او برخاستند که تعدادی از مخالفان حامیان علی(ع) بودند. با وجود اینکه کارهای دیگری در این زمینه صورت گرفته است ولی بررسی های جدید از منابع اهل سنت و شیعه و بویژه از خلال خطبه های نهج البلاغه می تواند بر سر مباحثی که بین مورخان اختلاف است باب تازه ای را باز نماید.

کلید واژه گان: پیامبر(ص)، جانشینی، سقیفه، مولا علی(ع)، نهج البلاغه

مقدمه

پیامبر(ص) در سال یازدهم هجرت در بیست و هشتم ماه صفر دچار بیماری شد و پس از چند روز رحلت فرمود. پس از رحلت پیامبر(ص) یکی از مهمترین حوادثی که در تاریخ صدر اسلام رخ داد تشکیل سقیفه و انتخاب جانشینی پیامبر(ص) بود که حرف و حدیث های زیادی را در پی داشت و هنوز هم بر سر این ماجرا بین اهل سنت و شیعه گفتگو هایی صورت می گیرد.

پس از رحلت آن حضرت بود که عده ای از انصار و مهاجرین بر سر جانشینی پیامبر به گفتگو پرداختند و هر کدام می خواستند یک نفر از طایفه خود را به خلافت برگزینند که مهاجرین با زیرکی تمام توانستند به این مهم دست یابند. مهاجرین ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند در صورتی که جانشین پیامبر در زمان حیات آن حضرت و توسط خود او انتخاب شده بود و اکثر کسانی که در سقیفه حضور داشتند با جانشین آن حضرت در روز غدیر خم بیعت نمودند. پس از انتخاب ابوبکر عده ای از حامیان امام علی(ع) در مجالس حضور می یافتند و اعتراض خودشان را نسبت به انتخاب جانشین پیامبر نشان می دادند. حتی خود علی(ع) نیز در برخی موارد نیز از نحوه انتخاب خلیفه اعتراض می کرد ولی بدلیل اینکه حامیان کم بودند و در مواردی نیز خون و خون ریزی در حکومت نوپای اسلامی رخ می داد و عده ای نیز سوء استفاده می کردند مجبور به سکوت شد.

در دوران خلیفه اول نیز بین آن حضرت و خلیفه تعاملاتی صورت گرفت که بر حسب مصلحت نظام و در برخی کارها برای مشورت به خلیفه بود، ولی همکاری او با خلیفه به معنی تأیید خلافت و حکومت او نبود.

سؤالاتی که در این مقاله برای محقق وجود این است که: آیا واقعا روز غدیری وجود داشته است یا نه؟ آیا در روز غدیر جانشین پیامبر مشخص شده است یا نه؟ اگر بوده پس چرا علی(ع) را از صحنه سیاسی کنار می زنند. این مبحث بین برخی مورخان مورد اختلاف است، که ما با استفاده از روایاتی از ابن کثیر، ابن سعد، طبری، شیخ مفید و طبرسی که مورخان از اهل سنت و شیعه هستند سعی بر روشن شدن این موضوع داریم.

غدیر خم

یکی از حوادث مهم و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام واقعه غدیر خم در سال دهم هجرت است. رسول خدا (ص) در دهمین سال هجرت آهنگ زیارت خانه خدا کرد و مردم را به حج فرا خواند در نتیجه گروه عظیمی به مدینه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی آن حضرت را همراهی کنند. این حج را به اسامی متعددی در تاریخ ثبت نموده اند. از قبیل «حجّه الوداع، حجّه الاسلام، حجّه البلاغ، حجّه الکمال، حجّه التمام» (امینی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۳) تعداد بی شماری آن حضرت را در این سفر همراهی کردند. پس از آنکه رسول خدا (ص) مناسک حج را انجام داد همراه با کاروان بزرگ حج در مسیر بازگشت به مدینه مأمور ابلاغ رسمی جانشین خود گردید. جبرئیل امین فرود آمد و از جانب خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «یا ایها الرسولُ بَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَیکَ مِنَ رَبِّکَ وَ أَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَهُ وَاللَّهُ یُعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ... ای رسول، آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن، و اگر در انجام دادن این مأموریت کوتاهی کنی، رسالت خدا را انجام نداده ای» (گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، ص ۶۸-امینی، پیشین) پیامبر (ص) وقتی به غدیر خم رسید کمی تأمل کرد تا همه به او نزدیک شوند و اذان ظهر گفته شد و آن حضرت نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغت از نماز بر محل مرتفعی رفت و خطبه آغاز کرد و پس از حمد و ستایش خدا و گواهی به رسالت خود از آنان خواست که مواظب دو چیز گرانبها که در میان آنها می گذارد باشند «کتاب خدا و اهل بیت خود» (شیخ مفید، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۵) که اگر به آن متمسک شوند گمراه نمی شوند. پس دست علی (ع) را بالا برد و فرمود «مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَولاهُ، هر کسی را که من ولی و سرپرست او هستم علی نیز ولی و سرپرست اوست» (ابن کثیر، ۱۳۵۱ق، ج ۳، ص ۲۲۸، بلاذری، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۸) پس از آن مردم به علی بن ابیطالب (ع) تبریک گفتند و با او بیعت کردند «در این هنگام ابوبکر و عمر گفتند آفرین بر تو ای پسر ابوطالب که امروز بر تو گذشت در حالی که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن آمدی. ابن عباس هم گفت: به خدا سوگند که ولایت علی بر همه واجب گشت» (شیخ مفید، پیشین، ص ۶۶-امینی، پیشین، ص ۷۷) به این ترتیب مسلمانان دسته دسته با علی (ع) بیعت کردند. از مراجعه به منابع به خوبی مستفاد می شود که روز هجدهم ذی الحجه الحرام در میان مسلمانان به نام روز عید غدیر معروف بود. بیش از یکصد و ده نفر از صحابه بزرگ پیامبر (ص) حدیث غدیر را نقل کرده اند که افراد زیر از جمله آنان اند: «ابوهریره، ابویعلی انصاری، ابوالهثیم بن التیهان، ابوبکر بن ابی قحافه،

عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب، امام حسن مجتبی، امام حسین، فاطمه زهرا (ص)، اسامه بن زید، ام سلمه (همسر پیامبر)، انس بن مالک (خادم پیامبر)، براء بن عازب، جابر بن سمره، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن اسید، حصان بن ثابت، خزیمه بن ثابت انصاری، زبیر بن عوام، زید بن ارقم، زید بن ثابت، ابوسعید خدری، سلمان فارسی، مقداد بن عمرو کندی، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر بن خطاب، عمار بن یاسر» (امینی، پیشین، صص ۴۴، ۴۱)

وضعیت سیاسی اجتماعی جامعه اسلامی در سال ۱۱ هجری (رحلت پیامبر(ص))

در داخل مدینه از شواهدی که تاریخ گزارش کرده چنین برمی آید که حوادثی در حال شکل گرفتن بوده و عده ای فرصت طلب منتظر رحلت پیامبر(ص) بوده اند تا به شکلی حاکمیت را به دست بگیرند. پیامبر دستور داد که همه مهاجر و انصار تحت فرماندهی اسامه بن زید که بیش از ۱۷ سال نداشت به جنگ با رومیان عازم منطقه مؤته شوند اما در این هنگام در سپاه اسامه سستی به وجود آمده و عده ای با مطرح کردن جوان بودن اسامه از حرکت خودداری کردند که کار به جایی رسید که پیامبر با وجود بیماری به مسجد آمده و با پاسخ دادن به بهانه های آنها سپاهیان را برای حرکت تحریر و تهبیح کرد. پرچم را با دست خود به اسامه داد تا عزم حاضران را در این راه محکم سازد. همچنین به اسامه فرمود «به نام خدا و در راه خدا نبرد کن و کافران را از زمین برانداز» (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۴۱۴) در آخرین روز حیات پیامبر(ص) در حالی که اصحاب او در اطرافش بوده اند از آنها خواست تا کاغذ و قلمی بیاورند و فرمود منظورش از این کارنوشتن چیزی است تا مردم پس از او گمراه نشوند. «عمر با فریاد خود مبنی بر اینکه پیامبر(ص) هذیان می گوید مانع از آوردن قلم و کاغذ برای پیامبر(ص) شد» (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۴۲) وجود گروه های مختلف در مدینه از انصار، مهاجرین قریش و سایر عربها و وجود انگیزه قبیله ای و حتی ترس از سلطه یکدیگر وضعیت سیاسی مدینه را بحرانی تر کرد و روحیه فرصت طلبی و تجاوز از دستورات پیامبر(ص) را در آنها گسترش داده بود. در هنگام رحلت پیامبر(ص) عمر بر درب خانه فریاد کشید که پیامبر(ص) نمرده و هرکس مدعی مردن او باشد او را با شمشیر خواهم کشت» (طبری، ۱۳۵۲، ج ۴، ص ۳۲۷، جعفریان، ۱۳۶۶، ص ۲۶۲) شاید این عمل عمر بدان جهت بوده که او احتمال می داده کسانی در صدد آشوبگری هستند لذا

می خواسته با انکار موت رسول الله(ص) آنها را بترساند یا اینکه او می خواست تا کسانی همچون انصار و یا طوایفی دیگر از قریش به فکر مسئله رهبری نباشند تا خود بتواند با رسیدن ابی بکر از راه، مقدمات کار را آماده سازد. شاید سندی که بتواند باور کردن این مبحث را کمی توجیه کند این است که وقتی عمر مرگ پیامبر(ص) را انکار کرد، عمر بن زائده آیه « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ » و آیه « وَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ... » را که درباره مرگ پیامبر(ص) بوده بر عمر خواند اما او قانع نشد در حالی که وقتی ابوبکر به آن محل رسید و همین آیه را بر او خواند عمر قانع شد» (جعفریان، پیشین، ص ۲۶۳)

رحلت پیامبر(ص) و ماجرای تشکیل سقیفه

پس از رحلت پیامبر(ص) «بنا بر قول مشهور علمای شیعه، در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت و بنا بر قول مشهور دانشمندان اهل سنت، دوازده ربیع الاول» (گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، ص ۶۹) علی (ع) و چند تن از بنی هاشم مشغول غسل و دفن جسد مطهر پیغمبر بودند. هنوز بدن مبارک آن حضرت دفن نشده بود که تنی چند از مسلمین انصار و مهاجر در یکی از محله های مدینه در سایبان باغی متعلق به خانواده بنی ساعده اجتماع کردند که شاید این محل که از آن روز مسیر تاریخ جامعه مسلمین را عوض نمود تا آن موقع چندان اهمیتی نداشته است. بیشتر مردم در کار دفن رسول خدا(ص) نبودند و این به خاطر گفتگو و نزاعی بود که میان انصار و مهاجر در خلافت و جانشینی آن حضرت پیش آمده بود. «در آن روز فاطمه (س) از بسیاری اندوه فریاد می زد و «اسوء صباحاء» یعنی وای از بدی این روز و چه روز بدی را من صبح کردم. ابوبکر این سخن را شنید و به او گفت: به راستی که روز تو بد روزی است.» (شیخ مفید، بی تا، ص ۱۷۹)

انصار که در سقیفه بنی ساعده حاضر شده بودند سعد بن عباد را حاضر کردند تا او را بر خود امیر کنند و سعد به علت مرضی از پسرش خواست تا سخنانش را برای مردم بازگو کند. سعد پس از حمد و سپاس خداوند از فضیلت انصار سخن به میان آورد و خطاب به آنان گفت که «شما سخت ترین مبارز نسبت به دشمنان محمد(ص) بودید و در جهت خدمتگزاری به پیغمبر(ص) مقدم بر مهاجرین می باشید و به محض ورود پیامبر به مدینه، از او حمایت کردیم و مقدمش را گرامی داشته و شهر و خانه خود را در اختیار مهاجرین گذاشته» (طبری، ۱۳۵۲، ج ۴، ص ۳۴۳) نظر

سعد این بود که انصار باید خلیفه را از میان خود انتخاب کنند. وقتی که عمر و ابوبکر از این مسئله آگاه شدند به سوی سقیفه رفتند « و در راه ابوعبیدین جراح را دیدند و سه نفری رهسپار سقیفه شدند» (دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۱)

آن ها وارد اجتماع سقیفه شدند و از سخنان مطرح شده آگاه شدند. ابوبکر به سخن آمد ابتدا از کمک انصار به پیامبر(ص) صحبت کرد و گفت « شما انصار، برادران ما هستید و در سختی ها و ضررها با ما بودید، شما بهترین مردم پیش ما هستید و گرامی ترین افراد بر ما هستید، اما مهاجران سزاوارترین مردم هستند به خلافت، پس با آن ها حسادت نکنید.» (طبری، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۳۲- جعفری، ۱۳۶۴، ص ۶۲) عمر از سستی انصار استفاده کرد و شرافت نسبی و عصبيت قریشی و خویشاوندی مهاجران با رسول خدا(ص) را تأکید کرد و گفت « دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد و عرب به خلافت شما راضی نخواهد شد، ما عشیره و یاران رسول خدا(ص) هستیم، چه کسی با ما در سلطنت آن حضرت مخالفت خواهد کرد » (طبری، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۳۴۶- طبرسی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۵۹- جعفری، پیشین، ص ۶۴) یک نفر از میان انصار بلند شد و گفت « انتخاب یک امیر از ما و یک امیر از شما صادقانه است که با مخالفت مهاجران مواجه شد» (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۵۹؛ طبری، ۱۳۵۲، ج ۴، ص ۱۳۲۸)

بشیربن سعد خزرچی به دلیل اختلاف خویشاوندی و حسادتی که با پسرعموی خود سعدبن عباده داشت بر استحقاق قریش به خلافت و برکناری انصار از آن تأکید کرد: «بدانید که محمد(ص) از قریش است و قوم او سزاوارترند کهوارث وی شوند» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ابن خلدون، پیشین، ص ۴۲؛ دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۴) در این هنگام ابوبکر یکی از دو رفیق خود « (عمر و ابوعبید بن جراح) را برای خلافت مطرح کرد» (دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۵) ولی عمر بن خطاب ابوبکر را یار غار و خلیفه رسول خدا(ص) بر نماز معرفی کرد « ناگهان بشیربن سعد خزرچی با ابوبکر بیعت کرد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۹؛ دینوری، پیشین) اوسی ها به دلیل اینکه با خزرچی ها اختلاف داشتند از ترس اینکه مبادا خلافت به دست آنها افتد با ابوبکر بیعت کردند. «در پی هجوم طایفه اوس برای بیعت با ابوبکر سعدبن عباده زیر دست و پا لگدمال شد که سعد فریاد می زد مرا کشتید. عمر در پاسخ او فریاد کشید سعد را بکشید، خدا او را بکشد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۶؛ ابن خلدون، پیشین، ص ۴۶۰؛ قزوینی، ۱۳۹۷، ص ۴۰۳) پس از آن سعدبن عباده را به خانه بردند. پس از چند روز ابوبکر از او خواست تا با او بیعت کند ولی سعدبن

عباده از بیعت با او سر باز زد و گفت: «به خدا بیعت نکنم تا همه تیره‌های ترکش خود را به سوی شما گشاد دارم و نیزه خود را از خون شما شاداب سازم و شمشیر خود را به کار اندازم و همراه خاندان و پیروانم به شما به نبرد پردازم و اگر پیران و مردمان گرد آیند با شما بیعت نکنم تا به دیدار کردگار شتابمیا در اینراه جان بازم» (ابن اثیر، بی تا، ج ۳، ص ۱۲۰۷؛ طبرسی، پیشین، ص ۱۶۲) و پس از مدتی به شامرفت. «در سال ۱۵ هجری در شام مرد» (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۶۵۷) بعضی منابع در رابطه با زفوت سعدبن عباده چنین نوشته اند: «سعدبن عباده را اجنه کشت» (فیاض، ۱۳۸۸، ص ۱۳۴) به این ترتیب ابوبکر انتخاب شد و به عنوان خلافت با او بیعت کردند.

عوامل پیروزی مهاجرین بر انصار در سقیفه

از آنجا که حباب بن منذر فهمیده بود که قریش به طور جدی و سرسختانه خواهان خلافت هستند حالت تدافعی به خود گرفت و چون می ترسید قریش به خواسته های انصار تن در ندهند، پیشنهاد یک امیر از ما و یک امیر از شما را داد. طبیعی است که شاید گفتن این کلام موضع انصار را به ضعف کشانیده و آنان را در مقابل مهاجرین آسیب پذیر ساخته باشد.

رقابت های دیرینه و حسادت های خویشی و قبیله ای میان اوس و خزرج نیز به شکست انصار کمک کرد چراکه همانطور که گفته شد بشیرین سعد با پسرعموی خود سعدبن عباده اختلاف داشت و از این رو او نیز با ابوبکر بیعت کرد که این خود یکی از دلایل شکست انصار شد. از طرف دیگر «کارشکنی و اختلاف میان بزرگان اوس و خزرج و حمایت چند تن از بزرگان اوس که نمی توانستند سیادت و برتری رقیب دیرینه خویش یعنی خزرجیان را ببینند برتری مهاجران را برای خود مطلوب تر می دانستند و کار انصار را به کلی به شکست کشانیدند.» (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۳۳؛ مسعودی، پیشین، ص ۳۰۴) در این حال قریش که از اختلافات بین اوس و خزرج مطلع بودند و کینه دیرینه این دو قبیله را علیه یکدیگر می دانستند به نحو مطلوبی این خصومت ها و اختلافات را تشدید کرده و از آن بهره جستند.

عامل دیگری که در پیروزی مهاجران بر انصار مؤثر بود شخصیت فردی ابوبکر و امتیازات وی در مقابل دیگران از جمله سعدبن عباده، بشیرین سعد و سایر انصار بود. سبقت در اسلام، مصاحبت با پیامبر (ص) در غار، امامت نماز به هنگام بیماری پیامبر و امتیاز دیگر اینکه کهولت و

سخنان حساب شده او در سقیفه بود. شاید از همه مهمتر عدم حضور علی(ع) در سقیفه به پیروزی مهاجرین کمک کرد که به آن خواهیم پرداخت.

جناح حامیان امام علی(ع)

با نگاهی به منابع درباره سخنان مطرح شده در سقیفه به نظر می‌رسد کسانی به احقاق حق علی(ع) پرداخته و از او سخن به میان آورده باشند. شاید مهمترین مسئله‌ای که باعث شد که در سقیفه از حق علی(ع) کمتر سخنی گفته شود احیای مجدد ارزشهای جاهلی، تجدید خصومت‌ها، قدرت طلبی‌ها و هواهای نفسانی بسیاری از کسانی بود که در زمان حیات پیامبر(ص) نیز بعضاً گوشه‌هایی از آن را به منصفه ظهور رسانیده بودند.

در سقیفه دو جناح انصار و مهاجرین به طرفداری از خود می‌پرداختند و کمتر کسی واقعه غدیر را به خاطر می‌آورد و یا مطرح ساخت. «انصار که نسبت به خلافت بی تمایل نبودند و تلاش می‌کردند که آن را به دست آورند وقتی که دیدند خلافت به کلی از دستشان خارج می‌شود و به مهاجرین می‌رسد علی(ع) را مطرح کردند. هنگامی که امر بیعت از ابوبکر استقرار یافت عده زیادی از انصار پشیمان شدند و جانشینی علی(ع) را مطرح ساختند» (گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، ص ۱۷۲-قائدان، ۱۳۸۰، ص ۴۷) هرچند که عموم مهاجران هم شکی نداشتند علی(ع) پس از رسول خدا(ص) صاحب امر است. «در همان ساعاتی که اهل سقیفه به دنبال خلافت و جانشینی بودند علی(ع) و سایر بنی هاشم مشغول غسل و تدفین رسول خدا(ص) بودند و در کنار علی فضل بن عباس و اسامه بن زید، او را با آوردن ظرف آب یاری می‌دادند» (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، صص ۶۴، ۶۰) اوس بن خولی نیز یکی از انصار مدینه از قبیله خزرج، فریاد زد «یا علی، تو را به خدا سوگند ما را هم در این افتخار شریک کن. علی(ع) فرمود: داخل خانه شو، او نیز وارد شد و کناری نشست» (ابن هشام، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۳۳) شیخ مفید در این باره می‌نویسد «پس از بیعت مردم با ابوبکر، مردی به نزد امیرالمؤمنین، در محلی که آن حضرت، مشغول هموار کردن قبر پیغمبر بود آمد و به او گفت: مردم با ابوبکر بیعت کردند و انصار به واسطه اختلافات و دو دستی خود خوار و زبون شدند و آزاد شدگان از ترس آنکه مبدا نوبت خلافت به شما برسد به بیعت با ابوبکر شتافتند. علی(ع) فرمود: آیا پندارند مردم که رها شوند آنکه گویند ایمان آورده ایم و آزمایش نشوند؟ و همانا آزمایش کردیم آنانکه پیش از ایشان بودند تا بدانند خدا آنان را که

راست گفتند و بدانند آنان را که دروغ گفتند. آیا گمان دارند آنان که بدیها می کنند بر ما پیشی گیرند؟ بد است آنچه اینان حکم می کنند.» (شیخ مفید، بی تا، ج ۱، ص ۱۰۸) پس از آنکه حضرت علی (ع) از خاکسپاری رسول خدا (ص) فارغ شد رهسپار مسجد شده و جماعت بنی هاشم و زبیر بن عوام پیرامون او نشستند « به همین ترتیب بنی امیه در کنار عثمان و بنی زهره در کنار عبدالرحمن بن عوف هر کدام در گوشه ای از مسجد جلوس نمودند. در این موقع ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح وارد مسجد شدند. عثمان و عبدالرحمن بن عوف برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند. امام علی (ع) با بنی هاشم و زبیر برخاسته و به خانه رفتند.» (طبرسی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۶۴- دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۷) عمر که لحظه ای آرام و قرار نداشت مردم را به بیعت با ابوبکر دعوت می کرد و مردم دسته دسته رو به روی ابوبکر نهاده و با او بیعت می کردند «ابوبکر در مسجد بر منبر رفت و گفت: ای مردم، خلافت من بر شما دلیل فضیلت من بر شما نیست بلکه من مهتر شما هستم نه بهتر شما. در هر کاری از شما مشورت و کمک می خواهم و طبق سنت پیغمبر (ص) رفتار می کنم اگر ملاحظه کردید که من از طریق انصاف منحرف گشتم شما می توانید از من کناره گرفته و با دیگری بیعت کنید و اگر هم به عدالت رفتار کردم پشتیبان من باشید.» (طبری، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۳۳۷) در این هنگام زبیر و ابوسفیان و گروهی از مهاجران با عباس و علی (ع) برای تبادل نظر و گفتگو خلوت کردند. آنان سخنانی گفتند که لازمه آن تهییج مردم و قیام بود. « ابن عباس گفت: چنین نیست که به سبب اندک بودن یاران خود از شما یاری بخواهیم و چنین نیست که به سبب بدگمانی آرای شما را رها کنیم ما را مهلت دهید تا ببیندیشیم... در این هنگام علی (ع) که جامه بر خود پیچیده بود آن را گشود و چنین فرمود: صبر اصل بردباری است و پرهیزکاری دین است و محمد (ص) حجت است و راه راست و مستقیم است. ای مردم امواج فتنه ها را با کشتیهای نجات بشکافید... پس برخاست و به خانه خویش رفت » (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۰۱)

ابوسفیان از دیگر کسانی بود که مخالف سقیفه و انتخاب ابوبکر بود. او به نزد عباس رفت و با او صحبت کرد و به اتفاق هم به نزد علی (ع) رسیدند. ابوسفیان گفت: «... ابوبکر کیست که شما را زیر پی بسپرد و حق شما را ببرد؟ علی و عباس را چه افتاد که در مصیقت ضعیف و ذلت نشستند و از اخذ حق خویش دست بیستند؟ علی (ع) فرمود: یا ابوسفیان، هرگز تو بی غرض جنبش نکنی و جز برای ضرر اسلام کوشش نفرمائی. من هرگز به کلمات تو مغرور نشوم و هرگز فریب تو در من

نگیرد.» (لسان الملک، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۳۵) ابن اثیر این موضوع را چنین گزارش داده که وقتی ابوسفیان به نزد علی(ع) می رود که او را به گرفتن حق خویش تشویق کند علی(ع) او را از خود رانده و می فرماید: «تو را از این کار جز آشوب انگیزی آهنگی نیست. به خدا دیر زمانی است که پیوسته به اسلام گزند می رسانی و برای آن بد می سگالی. ما را به اندرز تو نیازی نیست» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۲۱-ابن اثیر، بی تا، ج ۳، ص ۱۲۰۰-طبری، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۰۹) ابوسفیان که اختلاف مسلمانان را دربارهٔ جانشینی پیامبر(ص) به خوبی دریافت درباره آن چنین ارزیابی کرد: «طوفانی می بینم که جز خون چیز دیگری نمی تواند آن را خاموش کند» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۲، ص ۴۵) بعد از انتخاب ابوبکر بود که به پیشنهاد عمر تصمیم گرفتند که عباس را از علی(ع) جدا کنند. زمانی که ابوبکر می خواست تا عباس را همراه خود نماید پیشنهاد سهمی از خلافت را به عباس و فرزندانش داد ولی عباس به او گفت: «اگر وجود پیغمبر موجب خلافت تو شده و تو خود را بدان حضرت منسوب کرده ای در این صورت حق ما را برده ای زیرا پیغمبر(ص) از ماست و ما به او از همه نزدیک تریم و اگر به وسیله مسلمین خلیفه شده ای ما نیز جز مسلمین هستیم و مقدم بر همه آن ها هستیم و چنین اجازه ای به تو نداده ایم و آنچه را که به من وعده می دهی اگر از مال ماست تو چرا آن را تملک کرده ای و اگر از مال خودت است بهتر است که ندهی و ما را بدان نیازی نیست و اگر مال مؤمنین است همچو حقی در اموال مردم نداری.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۵۳) در برابر آن دو جناح (انصار و مهاجرین) جناح سوم «حامیان امام علی(ع)» که تشکیل می شد از شخص امیر مؤمنان علی(ع) و دیگر رجال بنی هاشم و تعدادی از پیروان راستین اسلام که خلافت را مخصوص حضرت علی(ع) می دانستند او را از هر جهت برای زمامداری و رهبری شایسته تر از دیگران می دیدند برخواستند و انتخاب ابوبکر را غیر قانونی و مخالف تنصیب پیامبر اکرم(ص) دانستند و در خانه حضرت زهرا(ص) متحصن شدند و در اجتماعات آنان حاضر نمی شدند ولی این تحصن زیاد به طول نینجامید و به اجبار با هواداران ابوبکر خانه دختر گرامی پیامبر اسلام(ص) را ترک گفتند و برخی نیز با اجبار با ابوبکر بیعت کردند.

نظر امام این بود که انتخاب ابوبکر برای انتخاب کنندگانش غیرالزامی است. بدیهی است که او معتقد بود که پیامبر او را به رهبری امت و اداره امور بعد از خود برگزیده و انتخاب شده پیامبر برای امت الزامی است. بنابراین امت حق ندارد رهبر دیگری را انتخاب کنند. اگر معتقد به این نبود

هرگز به خودش اجازه نمی داد که از مردم مدینه بخواهد که موضعشان را نسبت به ابوبکر تغییر دهند پس از آنکه او را انتخاب کرده بودند. یک انتخاب درست تعهدی است که باید انجام شود و علی(ع) پرهیزکار تر از آن بود که مردم را به شکستن عهدی که بسته اند دعوت کند. او و همسرش فاطمه زهرا(ص) به دیدن اصحاب و مردم مدینه می رفتند و از آنها می خواستند که آنها را پشتیبانی کنند و موضعشان را نسبت به ابوبکر تغییر دهند.

سخنان گروهی از انصار و مهاجرین در حمایت از خلافت علی(ع) در برابر خلیفه اول

گروهی به نزد علی(ع) آمدند و از او خواستند تا حقش را بگیرد و ابوبکر را شایسته خلافت نماندند. انصار و مهاجرین گرد منبر رسول خدا(ص) که ابوبکر بر آن قرار گرفته بود جمع شدند. خالد بن سعید بن عاص، نخستین کسی بود که لب به سخن گشود و به ابوبکر اعتراض کرد و گفت: «ای ابوبکر، از خدا بپرهیز، تو خود می دانی که رسول خدا(ص) درباره علی(ع) چه فرموده است. مگر نمی دانی که در روز جنگ بنی قریظه وقتی که گرد آن حضرت بودیم، رو به مردان عالی رتبه ما کرد و فرمود: ای گروه مهاجر و انصار من به شما وصیتی دارم و آن را نگه دارید. آگاه باشید بعد از من علی(ع) امیر و فرمانده شماست و جانشین من است در میان شما...» (محالاتی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۵؛ لسان الملک، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۶۹) پس از سخنان خالد، عمر با تندخوئی قصد ساکت کردن او را داشت که بین آنها نزاع در گرفت. بعد از خالد سلمان فارسی برخاست و ابوبکر را مورد خطاب قرار داد و گفت: «کردید و نکردید و ندانید که چه کردید. در ادامه گفت: ای ابوبکر اگر امری واقع شود که تو آن را ندانی به چه کسی تکیه می کنی و اگر از چیزی پرسش شود که پاسخ آن را ندانی به چه کسی پناه میبری؟ بهانه تو در سبقت جستن بر کسی که دانایتر از توست و به رسول خدا نزدیک تر است و به تأویل کتاب خدای عزوجل و سنت پیامبرش آگاه تر است و پیامبر(ص) او را در حیاتش مقدم داشته چیست؟ شما وصیت پیامبر را به فراموشی سپرده اید؟ سلمان از او خواست تا به حق باز گردد و از جنایت بزرگی که مرتکب شده بود توبه کند» (بلاذری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۵۹۰؛ مدرسی، ۱۳۷۰، ص ۵۶) آنگاه ابوذر به سخن آمد و رو به ابوبکر گفت: «ای جماعت قریش به کاری زشت دست زدید و از خویشاوند رسول خدا(ص) چشم فرو پوشیدید. به خدا قسم دسته ای از اعراب به ارتداد خواهند گرایید. شما و برگزیدگانتان خوب می دانید که رسول خدا(ص) فرمود: خلافت پس از من برای علی و پس از او برای

فرزندانم حسن و حسین و پس از آن دو برای پاکانی از نسل من می باشد.»(مدرسی، پیشین- پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۴۵۷) مقداد بن اسود که نیز در میان حاضران بود برخاست و گفت: «ای ابوبکر خود را اندازه بگیر و وجب را میان دو انگشت خود بسنج و اندازه خود را بدان، در خانه ات بنشین و بر گناه خود گریه کن که این شیوه برای تو سالم تر است... تو خود می دانی که کار خلافت از آن علی(ع) است همانا پس از رسول خدا او صاحب کار خلافت است اگر بپذیری. من حق نصیحت را به جای آمدم.»(محلّاتی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۷؛ لسان المک، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۹۹) پس از آنکه خالد بن عاص، ابوزر، سلمان و مقداد لب به سخن گشودند و از غضب حق علی(ع) ابوبکر را مورد اعتراض خویش قرار دادند. بریده‌الاسلمی نیز برخاست و در این باره گفت: «ای عمر، آیا بر برادر رسول خدا(ص)، پدر و فرزندان او تاختن می بری و حال آنکه تو آنی که می شناسیم محل تو را در قریش به چیزی که می دانستیم. آیا تو و ابوبکر آن نیستید که پیغمبر در غدیر خم فرمود: بروید به نزد علی و بر وی به امارت مؤمنین سلام دهید: گفتند این امر خدا و رسول است. فرمود چنین است. ابوبکر گفت: ای بریده سخن به راستی کردی ولیکن پیغمبر از پس آن فرمود: از برای اهل بیت من پیغمبری و خلیفتی انباز نشود. بریده گفت: سوگند به خدای هرگز رسول خدای چنین نگفت و سوگند به خدای هرگز در شهری که تو امیر باشی نمی مانم. عمر فرمان داد تا او را زدند و از مسجد بیرون کردند.»(هلالی، ۱۳۷۱، ص ۴۷۲- پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پیشین، ص ۴۵۸)

عبداله بن مسعود، عمار بن یاسر، خزیمه بن ثابت، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابویوب انصاری، زید بن وهب از جمله کسانی بودند که به کار عمر و ابوبکر اعتراض کردند و از خلافت علی(ع) حمایت کردند. «سهل بن حنیف نیز از جا برخاست و گفت: من گواهم که از رسول خدا شنیدم که بالای منبر فرمود: «پس از من علی بن ابی طالب(ع) امام شماست او برای امت من از همه کس خیرخواه تر است. ابویوب انصاری نیز برخاست و گفت: درباره خاندان پیغمبر خدا شنیده اید که می فرمود: علی به امر خلافت از شما سزاوارتر است و نشست»(محلّاتی، پیشین، ص ۲۴۸) در برخی منابع آمده است که پس از رحلت پیامبر وقتی اخبار سقیفه را به امام گزارش دادند، حضرت پرسید «انصار چه می گفتند؟ پاسخ شنید: انصار پیشنهاد می کردند رهبری از ما و رهبری از شما. حضرت فرمود چرا بر آنان به این سخن رسول خدا احتجاج نکردید آنجا که توصیه فرمود با نیکان انصار یکی شود و بدانشان مورد گذشت قرار گیرند؟

پرسیده شد در این حدیث چه برهانی به زیان آنهاست؟ امام فرمود اگر قرار بود فرمانروایی در میان آنان باشد دیگر توصیه آنان معنی نداشت. و آنگاه حضرت فرمود: قریش چه می گفتند که پاسخ شنید: چنین احتجاج می کردند که شاخه ای از شجره پیامبرند. مولا فرمود: در مقام احتجاج به درختی تکیه کرده اند که میوه اش را پایمال می کنند» (معادیخواه، ۱۳۷۳، ص ۶۹؛ محلاتی، پیشین، ص ۲۱۸) علی (ع) برای اثبات حقانیت خویش سخنان و برهان های فراوانی ارائه داد. علی (ع) می فرماید: «بارخدا یا من از تو درباره قریش کمک می طلبم که به راستی اینها پیوند خویشی مرا با رسول خدا (ص) قطع کردند و حق مرا ضایع نمودند و بر ستیز و جنگ با من گرد آمدند آن حقی که من از دیگران سزاوارتر به آن بودم...» (محلاتی، پیشین، ص ۲۳۴)

علل برکناری علی (ع) از حاکمیت سیاسی

اینکه چرا علی (ع)، با آن همه فضائل و مناقب از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد را باید در موارد زیر جستجو کرد.

الف) رقابت های قومی و قبیله ای

برکناری علی (ع) از حاکمیت سیاسی ناشی از حسادت و کینه هایی بود که قریش نسبت به علی (ع) داشت. «علی (ع) در پیکارهای پیامبر (ص) با انگیزه های الهی و دینی بسیاری از بزرگان اقوام آنان را کشته بود به همین سبب اشراف قریش کینه های سختی از وی داشتند. در جنگ بدر اولین رودروئی مستقیم سردمداران مکه با سپاهیان اسلام ۱۸ یا به قولی ۳۶ نفر از مشرکین که از رؤسا و بزرگان قریش بودند به دست علی (ع) کشته شدند.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۳، ص ۳۰۰؛ منتظرالقائم، ۱۳۷۰، ص ۱۰۲) طبیعی است که نظر قبایل قریش در کل نسبت به بنی هاشم و بویژه نسبت به علی (ع) نظری بدبینانه بود. هنگامی که پیامبر (ص) رحلت کرد دست اندرکاران و گردانندگان سقیفه که نمی خواستند که ادله سیادت عرب و بویژه اسلام را همچنان در طایفه بنی هاشم ببینند به ارائه حدیثی از پیامبر (ص) پرداختند که نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود. (قائدان، پیشین، ص ۵۰) به همین خاطر سعی کردند تا سیادت مسلمانان را به خود و قبیله خود اختصاص دهند.

ب) آیا اعتبار علی(ع) نزد پیامبر اکرم(ص) باعث حسادت بدخواهان شده بود؟

محبوبیت علی(ع) و مقام والای وی نزد پیامبر(ص) را باید به عوامل دیگر افزود. شجاعتها، قهرمانیها و وفاداریهای او نسبت به اسلام و پیامبر اکرم(ص) بود که شعله حسادت و کینه مردمی را که بعداً به ظاهر اسلام آوردند ولی رسوم جاهلی و قبیله ای را از خود دور نکرده بودند نسبت به علی(ع) برمی افروخت. همانطور که در اکثر منابع روایت آمده است که به هنگام غزوه تبوک پیامبر(ص) حضرت علی(ع) را در مدینه به جانشینی خود تعیین می کند ولی مخالفان آن را چنان مطرح کردند که علی(ع) در نزد پیامبر(ص) قدر و ارزشی ندارد چرا که اگر داشت از نعمت و سعادت نبرد با کفار محروم نمی ماند که آن حضرت با شنیدن این سخنان نزد پیامبر(ص) رفت و او را از این امر باخبر ساخت. پیامبر(ص) به وی گفت: «آیا دوست نمی داری که نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی باشد؟» (ابن هشام، ۱۳۶۶، ج ۲، صص ۵۲۰، ۵۱۹-قائدان، پیشین، ص ۵۱) ازدواج علی(ع) با فاطمه را نیز باید بر دیگر عوامل افزود. عایشه می گفت: «هرگز مردی را ندیدم که نزد رسول خدا(ص) محبوب تر از علی(ع) باشد و هیچ زنی را همچون زن او نزد پیامبر(ص) محبوب تر ندیدم.» (قائدان، پیشین، ص ۵۲)

ج) عدالت و حق گرایی علی(ع)

علی(ع) که در مدت حیات پیامبر(ص) امتحان خویش را به خوبی گذرانیده بود حاضر نبود به هیچ بهایی برخلاف رضای خدا گامی بردارد. برخی با علی(ع) مخالف بودند چون می دیدند که امتیاز می دهد و در راه خدا امتیاز نمی خواهد و برادر و غریبه را یکسان می نگرد. «در یکی از جنگ ها که غنائم جنگی فراوانی بدست آوردند بسیاری از سربازان بدون اجازه لباسهای قیمتی را بر تن کردند وقتی امام به لشکرگاه آمد فرمود همه لباسها را بیرون بیاورید تا رسول خدا(ص) آن ها را تقسیم کنند، تعدادی از سربازان خدمت رسول خدا(ص) شکایت کردند که علی(ع) فرمانده لایقی است ولی خشن است. پیامبر فرمود: «ایها الناس لاتشکو علیا فوالله انه لابخش من ذات الله» ای مردم از علی(ع) شکایت نکنید، سوگند به خدا که علی(ع) در راه خدا سخت گیر است.» (دشتی، ۱۳۷۶، ص ۳۹) دختر پیامبر(ص) در خطبه ای به صراحت اعلام می کند «علت اینکه علی(ع) را از حقش محروم و خلافت را از وی دور ساختند، ترس آنان از شدت و سختی اش در راه حق و قدرت شمشیر و بی پروایی او در راه خدا بود.» (قائدان، ۱۳۸۰، ص ۵۳)

د) ریش سفیدی و ارزشهای جاهلی در میان مردم عرب

سنت پیرگرایی، عرب را از علی(ع) ناخشنود می نمود. کمی سن او نسبت به دیگران بود که در موقع سقیفه ۳۴ سال از عمر او می گذشت. اگرچه پیامبر با گماشتن اسامه به فرماندهی لشکری که در آن افراد مسنی نیز حاضر بودند سنت شکنی کرد ولی هرگز آنان زیر بار نرفتند و حتی به پیامبر نیز برای فرماندهی اسامه اعتراض کردند. البته پیامبر بارها سعی کرد تا با انتخاب جوانترها در امور حساس این سنت جاهلی را محو سازد» و با انتخاب زیدین حارثه بنده آزاد شده خود که سنش به ۲۰ سال نمی رسید جهت اعزام به سوی موته به فرماندهی سپاه گماشت»(همان) ولی باز هم این ارزشها و سنت جاهلی به طور کامل محو نشد و تا حدودی هنوز مورد توجه قرار می گرفت. هنگامی که پیامبر(ص) رحلت نمود علی(ع) تنها ۳۴ سال داشت در حالی که ابوبکر ۶۰ و عمر ۵۰ سال داشتند که اهل سقیفه این ویژگی را ملاک و مورد توجه قرار دادند. به طور کلی با دقت و ارزیابی این عوامل می توان گفت چه گروه هایی مخالف خلافت علی(ع) بود:

آنان که در جنگها اقوام و خانواده خود را از دست داده بودند.
قدرت طلبانی که منتظر فرصت مناسب بودند تا به خلافت برسند و علی را با آن همه فضیلت
ها مزاحم خود می دانستند.

آنان که با روتق و گسترش اسلام خود را در خطر می دیدند و منافع آنان در معرض نابودی
بود.

یهودیانی که به ظاهر مسلمان شدند اما کینه های جنگ خبیر و قتل عام یهودیان پیمان شکن
بنی قریظه هنوز در دلهای آنان شعله ور بود.

سران احزاب سیاسی که با وجود علی(ع) نمی توانستند حزب و گروه خود را مطرح و
حاکمیت بخشند.

سران قدرتمند قبائل آن روزگاران عرب که با پیشرفت اسلام، قدرت و اقتدار خود را از دست
داده بودند و نمی توانستند خود را با دیگران مساوی و برابر بنگرند.

آنان که از دوستی و نزدیکی امام علی(ع) با پیامبر(ص) رنج می بردند.

سردمداران قریش که در تمام جنگ ها و لشکی کشی ها از حضرت علی(ع) ضربه های
سختی خوردند و تسلیم شدند.(ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۳، ص ۳۰۰)

از میان گزارشهایی که در مورد سقیفه نوشته شده است، بر می آید که حسادت و حساسیت خاصی نسبت به علی(ع) وجود داشته و در میان مسلمین، علی بن ابی طالب(ع) به خاطر فضائل، مناقب، شجاعتها، فداکاریها و عدالتش، بیشتر از همه مورد کینه توزی و انتقام جوئی بود.

تحلیل و ریشه یابی سقیفه

همانطور که قبلاً گفته شد پیامبر گرامی اسلام(ص) در آخرین سفر حج خود (حجّه الوداع) به هنگام بازگشت در محلی به نام غدیر خم علی(ع) را جانشین خود در امت اسلامی معرفی کرد و همه مسلمانان اعم از مهاجرین و انصار به او مهر تأیید زدند، با او بیعت کردند و به او تبریک گفتند. اما در روزهای آخر حیات پیامبر(ص) در اذهان مردم کمتر از روز غدیر یاد می شد.

تاریخ نشان می دهد که مدتها پیش از رحلت رسول خدا(ص) شماری از مردمان در اندیشه یافتن جانشینی جز امام علی(ع) برای رسول خدا(ص) بوده اند. برخی منابع بی پرده از این امر صحبت کرده اند و برخی نیز در این باره چیزی نگفته اند. اما نمی توان به گونه ای قطعی پذیرفت که اجتماع سقیفه با انتخاب ابوبکر از سالها و ماه ها پیش برنامه ریزی شده باشد تنها به صورت احتمال می توان گفت که در روزهای پایانی حیات رسول خدا(ص) شخص ابوبکر را برای خلافت در نظر گرفته بودند. «در روایتی نیز آمده است که در راه بازگشت از حجّه الوداع و پس از اعلان عمومی در غدیر خم،

عمر، ابوبکر و ابو عبیده جراح و سالم مولی حدیفه هم پیمان شدند که درباره ولایت علی بن ابی طالب(ع) از پیامبر پیروی نکنند.» (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۴۰۸) شاید وجود این مسائل که جبرئیل در مکه به هنگام بازگشت از سفر حج بر پیامبر نازل شد و از سوی خداوند پیام آورد که علی بن ابی طالب(ع) را به جانشینی خود برگزیند.

بیماری پیامبر(ص) روز به روز شدت می یافت، برخی از منابع بیماری پیامبر(ص) را تب و سردرد شدید روایت کرده اند. با شدت بیماری نگرانی های پیامبر بیشتر شد. نگرانی پیامبر(ص) از اختلافات و تفرقه های امت و فتنه هایی بود که در پیش داشتند. به همین خاطر پیامبر(ص) طلب قلم و کاغذ کرد که وصیت نامه مکتوبی را فراهم سازد تا بعد از خودش مورد استفاده قرار گیرد و امت گمراه نشوند. اما عمر که این کار پیامبر را هذیان دانست از آوردن قلم و کاغذ جلوگیری کرد و گفت: «ماقرآن را داریم کفایت می کند و نیازی به نوشته پیامبر نیست.» (ابن

سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۴۲؛ امینی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶) آیا اگر عمر ولایت علی(ع) را قبول داشت از نوشتن وصیت پیامبر(ص) واهمه ای داشت؟ شاید عمر می دانست که اگر پیامبر(ص) در وصیت خود علی(ع) را جانشین بگمارد و این وصیت نامه را بقیه مسلمانان ببینند دیگر بهانه ای برای کنار زدن علی(ع) وجود ندارد هرچند که روز غدیر بر عموم مسلمین آشکار بود. «گفته می شود وقتی که عمر از آوردن قلم و کاغذ جلوگیری کرد عده ای از این کار عمر سرسختانه پشتیبانی کردند و عده ای نیز از او انتقاد کردند که مشاجره ای بین حاضران درگرفت و سبب آزردهی پیامبر(ص) شد و از همه خواست که برخیزند و بروند.» (ابن ابی الحدید، ۴۰۴ق، ج ۲، ص ۵۵- پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پیشین، ص ۴۱۰) عمر و ابوبکر در اعزاز لشکر اسامه نیز تعلق ورزیدند در صورتی که پیامبر(ص) چند بار متوالی از آنها خواست که به همراه اسامه به جنگ بروند. حتی در زمانی که پیامبر(ص) رحلت فرمود عمر رحلت پیامبر را انکار کرد و همانطور که قبلاً گفته شد عمر وقتی رحلت پیامبر را پذیرفت که ابوبکر به او گفت. واقعیت این بود که درگذشت پیامبر برای مسلمانان مخصوصاً انصار خلاف انتظار بود و حق داشتند نگران باشند. آنها با یادآوری اختلافات گذشته خود قبل از هجرت، آینده خویش را در ابهام و تاریکی می دیدند چون پیامبر(ص) دیگر در قید حیات نبود و احتمال می رفت که دوباره اختلافات گذشته احیاء شود و همین عامل باعث اجتماع انصار در سقیفه و بازگشت به جاهلیت و ایجاد اولین شکاف فکری سیاسی بین امت پس از پیامبر شد. خزرجیان قصد به حکومت رساندن سعدبن عباد را داشتند اما اوسی ها حاکمیت یک مهاجر را بر رقیب دیرین ترجیح می دادند. واقعیت این است که هیچکدام حاضر به قبول ریاست دیگری نبودند. وقتی خبر اجتماع سقیفه به گوش عمر رسید با اطلاع دادن ابوبکر و در بین راه ابوعبیده جراح عازم سقیفه شدند و پس از آن نیز تعدادی از مهاجرین وارد سقیفه شدند. سپس در سقیفه مهاجرین و انصار از فضایل خود سخن به میان آوردند و توجیهاتی برای خود برشمردند. انصار از آینده نگران بودند چراکه در جنگهای پیامبر(ص) بسیاری از قریشیان را کشته بودند و ترس از انتقام گیری قریشیان داشتند. ادله انصار این بود که یاری رسان پیامبر بودند و پیامبر از انصار رضایت داشت و برشمردن فضایل انصار از جانب پیامبر و نزول برخی آیات در فضیلت آنها. اینها توجیهاتی بود که انصار برای خود می دانستند و اما مهاجران برای خود توجیهاتی از جمله اینکه «با رسول خدا(ص) خویشاوند هستند و یار و یاور پیامبر بوده اند، پیامبر نیز قریشی بوده و نیز ابوبکر را به عنوان امامت جماعت برگزیده است و همراه پیامبر(ص) در غار

ثور، سالمند بودن و نزول برخی آیات در فضیلت مهاجران را برای خود بر شمردند» (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۴۳۹) اختلاف میان اوس و خزرج که ابوبکر در سقیفه یادآور شد که اگر کسی از طایفه اوس و خزرج حکومت را بدست بگیرد گروه دیگر زیر بار نمی رود، بنابراین برای رفع نزاع جا دارد مهاجران حکومت را بدست بگیرند. در اینجا یک سؤال پیش می آید که آیا در جامعه اسلامی کسی نبود که تمام فضایل و توجیهاات هر دو گروه را دارا باشد و او هم می تواند از گزینه های خلافت باشد و انصار و مهاجرین باید به آن هم توجه می کردند؟ امام علی(ع) تمام فضیلت هایی را که انصار و مهاجرین برای برتری خود بر دیگری برشمردند را دارا بود و علاوه بر آن فضیلت های دیگری نیز داشت که هیچکدام از آنها نداشتند. «امام علی(ع) اولین کسی بود که به اسلام ایمان آورد و در عمرش هرگز بت نپرستید و شرک نوزید» (صالحی، ۱۳۸۴، ص ۷۶) و در پیمان عقد اخوت پیامبر امام را برادر خود برگزید. امام در لیلۃ المبیت به جای پیامبر خوابید، در جریان مناظره با مسیحیان حاضر بود، در جنگ تبوک جانشین پیامبر در مدینه بود، دلآوری ها و جانفشانی های امام علی(ع) در جنگ های پیامبر(ص) بر کسی پوشیده نیست و تمام فضیلت هایی که انصار و مهاجرین خود را با آن برتر می دانستند از جمله نسب شریف، یاری رساندن به پیامبر(ص)، رضایت پیامبر(ص) از علی(ع)، سابقه در دین، خویشاوندی با رسول خدا و... را دارا بود. از همه مهمتر آنکه پیامبر(ص) او را در روز غدیر به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود. ولی بعد از آنکه ابوبکر در سقیفه پیروز شد برای اینکه علی(ع) را کنار بزنند با اینکه می دانستند خلافت حق علی(ع) است و از همه برتری و شایستگی دارد، کم سنی و جوان بودن او را ملاک رد کردن او از خلافت قرار داد.

در آخر باید اینطور گفت که این کار عجولانه و بی مقدمه بود چون هیچگونه استنادی به سخنان رسول خدا(ص) نشد و هرکدام برای ابراز شایستگی خود سخن می گفتند. این کار عجولانه بود به خاطر ترس و حسادت از این که گروهی بر گروه دیگر مقدم شود و این منصب را برای قبیله و طایفه خود برابند. برخی منابع نیز روایت کرده اند که ابوبکر بارها عدم شایستگی خود را اعلام کرده بود و می گفت: «بیعت خود را بازپس گیرید که من بهترین شما نیستم» (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۳۴)

بازتاب سقیفه

واقعه سقیفه بزرگترین فتنه ای بود که فتنه هایی را در پی داشته و آثار شوم آن در طول تاریخ دامنگیر امت اسلام بوده و هست.

۱. نخستین بازتاب سقیفه و بیعت با ابوبکر، پشیمان شدن اکثر بیعت کنندگان بود. چرا که پس از بیعت با ابوبکر وهنگامی که امر خلافت بر وی مستقر گردید، بسیاری از انصار و حتی مهاجرین یکدیگر را ملامت می کردند و سخن از علی(ع) به میان می آوردند. (لسان الملک، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۳۹) این پشیمانی پس از قتل خلیفه سوم آشکارتر شد و همگی به طرف علی(ع) رفتند و از او خواستند تا خلافت را برعهده بگیرد.

۲. منحرف شدن حکومت معصوم نبوی و ولایی از مسیر اصلی خود و تبدیل آن به حاکمیت غیر معصومان و فراهم شدن زمینه برای سلطنت های موروثی.

۳. محروم شدن احکام و قوانین سیاسی و اجتماعی اسلام از ضامن اجرای معتبر با پشتوانه عصمت و در نتیجه تعقیب نشدن اهداف بزرگ رسول خدا(ص).

۴. تفرقه و اختلاف در میان امت و بوجود آمدن مذاهب گوناگون و اختلافات و کشمکش های مذهبی و حتی جنگها و خون ریزی های تأسف بار داخلی، جدایی ها و در نتیجه از دست دادن قدرت، عظمت، شوکت و عزت اسلامی

۵. بوجود آمدن حکومت های غیر عادلانه در جامعه اسلامی

منابع

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، انتشارات کتابخانه آیت اله مرعشی، ۱۴۰۴ق، مجلدات دوم و ششم
۲. -----، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۷، جلد اول
۳. ابن اثیر، عزالدین، اسدالغابه، بی جا، مکتب اسلامیه، بی تا، جلد سوم
۴. -----، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالصادر، ۱۳۹۹ق، جلد دوم
۵. ابن سعد، ابو عبدالله محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالصادر، ۱۴۱۸ق، جلد دوم
۶. ابن کثیر القرشی الدمشقی، عمادالدین ابوالفداء، البدایه و النهایه، مصر، مطبعه السعاده، ۱۳۵۱ق، جلد سوم
۷. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد، ۱۳۸۳ تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد اول
۸. ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن ایوب حمیری، ۱۳۶۶، سیره نبوی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامی، جلد دوم
۹. امینی، عبدالحسین، ۱۳۸۶، الغدیر، ترجمه اکبر ثبوت، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، جلد اول
۱۰. امینی، ابراهیم، ۱۳۸۲، الگوهای فضیلت، بی جا، انتشارات شفق،
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۳۹۴ق، انساب الاشراف، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، انتشارات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، جلد دوم
۱۲. بلعمی، ابوالفضل محمد بن عبدالله، ۱۳۶۶، تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات نو، جلد اول
۱۳. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، دانشنامه امام علی(ع)، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، انتشارات مؤلف،
۱۴. جعفریان، رسول، ۱۳۶۶، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهارم هجری، تهران، انتشارات مؤسسه در راه حق.
۱۵. جعفری، محمد حسین، ۱۳۶۴، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت الهی، تهران، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی

۱۶. دینوری، ابن قتیبه، ۱۳۸۰، امامت و سیاست، ترجمه ناصر طباطبائی، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۷. دشتی، محمد ۱۳۷۶، راه آورد مبارزات حضرت زهرا(س)، تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
۱۸. رسولی محلاتی، سید هاشم، ۱۳۷۷، زندگانی امیرالمؤمنین، تهران، انتشارات فرهنگ اسلامی.
۱۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۸۶، فروغ ولایت، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق.
۲۰. صالحی، محمود، ۱۳۸۴، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، بی جا، انتشارات عقیق عشق.
۲۱. طبرسی، شیخ جلیل ابومنصور، ۱۳۸۵، احتجاج، ترجمه بهزاد جعفری، تهران، انتشارات دارالکتب اسلامیة، جلد اول
۲۲. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۵۲، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، مجلدات اول و چهارم
۲۳. فیاض، علی اکبر، ۱۳۸۸، تاریخ اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. قائدان، اصغر، ۱۳۸۰، تحلیلی بر مواضع سیاسی امام علی(ع) پس از رحلت پیامبر(ص) تا قتل عثمان بن عفان، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۵. قزوینی، محمد کاظم، ۱۳۹۷ ق، امام علی(ع) از ولادت تا شهادت، ترجمه علی کاظمی، امام علی(ع) از ولادت تا شهادت، ترجمه علی کاظمی، قم، انتشارات علمیه.
۲۶. گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، دانشنامه سیره نبوی، قم، انتشارات مؤلف، جلد اول.
۲۷. لسان الملک سپهر، محمد تقی، ۱۳۸۴، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیان فر، تهران، انتشارات اساطیر، انتشارات اساطیر، جلد ششم
۲۸. مسعودی، ۱۳۶۵، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، جلد اول
۲۹. مفید، شیخ محمد النعمان، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، بی جا، انتشارات علمیه اسلامیة، جلد اول
۳۰. معادیخواه، عبدالمجید، ۱۳۷۳، نهج البلاغه (خورشید بی غروب)، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۳۱. مدرسی، محمد تقی، ۱۳۷۰، زندگی و سیمای امام علی(ع)، ترجمه محمد صادق شریعت، بی جا، انتشارات مؤسسه فرهنگی انصارالحسین(ع)

۳۲. منتظرالقائم، اصغر، ۱۳۷۰، سقیفه، اصفهان، انتشارات میثم.

۳۳. هلالی، سلیم بن قیس، ۱۳۷۱، اسرار آل محمد، ترجمه اسماعیل انصاری، قم، انتشارات معارف اسلامی.

Archive of SID